

اضطراب اگزیستانسیال و خود گسسته در داستان‌های کوتاه منتخب از مارگارت
آتوود
افسانه هیدری^۱

چکیده

در حالی که رمان‌های مارگارت آتوود موضوع بحث‌های انتقادی زیادی بوده‌اند، مجموعه داستان‌های کوتاه او چندان مورد توجه منتقدان قرار نگرفته و در بیشتر موارد نادیده گرفته شده‌اند. در این مقاله، داستان کوتاه قطبیت‌ها و مردی از مریخ که از نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه آتوود انتخاب شده‌اند، با استفاده از تئوری‌های رونالد لینگ و سیمون دوبوار نقد می‌شود و خود تقسیم‌شده شخصیت‌هایی که نامیدانه در جستجوی گرمای انسانی و تحقق زندگی دچار از هم‌پاشیدگی روانی می‌شوند بررسی می‌شود. لینگ در نظریات خود که برگرفته از فلسفه اگزیستانسیال است توضیح می‌دهد که احساس ما از خود، متناسب با کیفیت تعاملی که با افراد و محیط اطراف خود داریم شکل می‌گیرد. سیمون دوبوار به پیچیدگی اداره زندگی و ابهام نهفته در هستی در نظریه‌های خود می‌پردازد. نقد دو منتقد روشن می‌سازد که چگونه انسانی که ناگزیر تنها به دنبال فرار از خود می‌گردد، هستی و وجود خود را نفی کرده است و جست‌وجو برای آزادی حقیقی از زمانی آغاز می‌گردد که انسان درمی‌یابد خود مسئول ساختن دنیای اطرافش است، آنگاه که قوانین از پیش تعیین‌شده و اطرافیان دیگر نمی‌توانند به یاری او بیایند. پژوهش حاضر با تکیه بر نقد این نظریه‌پردازان نشان می‌دهد شخصیت‌های آتوود خود را با اضطرابی روبرو می‌بینند که نمی‌توانند بر آن غلبه کنند، راه آزادی و انسانیت به روی آنها بسته می‌شود، و خود را در روان‌پریشی و از هم‌پاشیدگی روانی گرفتار می‌بینند.

واژگان کلیدی: مارگارت آتوود، داستان کوتاه، بیگانگی، اضطراب، اگزیستانسیال، خود تقسیم‌شده.

مقدمه

مارگارت آتوود^۱ چندین دهه است که کتاب‌هایش در انتشار هستند و در سطح بین‌المللی مورد استقبال قرار گرفته‌اند. مجموعه داستان‌های کوتاه او هر کدام موضوع خاصی را بررسی می‌کنند. دختران رقصنده^۲، اولین مجموعه داستان کوتاه او که در سال ۱۹۷۷ منتشر شد، عمدتاً به موضوعات دیگری بودن^۳، بیگانگی^۴ و راه‌هایی می‌پردازد که مردم از طریق آنها خود را از یکدیگر دور می‌کنند. علیرغم شهرت ادبی تثبیت‌شده آتوود^۵ و تأثیر او به عنوان یکی از مهم‌ترین چهره‌های ادبیات کانادا، داستان‌های کوتاه او نسبت به دیگر نوشته‌هایش نادیده گرفته شده‌اند. "با اینکه اکثر داستان‌های کوتاه او حاوی نمونه‌های عالی از استفاده او از مفاهیم استعاره‌ی برهم‌زنانه^۶ هستند" (Patea 205)، در مقایسه با رمان‌ها و مجموعه‌های شعرش، به عنوان تمرین‌های اولیه دوران نویسندگی‌اش در نظر گرفته شده و در نتیجه کم‌اهمیت تلقی شدند.

یک موضوع رایج در محافل انتقادی وجود دارد که وقتی نویسنده‌ای به اندازه آتوود با استعداد و پرکار باشد که آثار مهمی را در چندین ژانر تولید کرده است، شاخه‌ای از آثار او در تاریکی باقی می‌ماند و کم‌اهمیت‌تر و کمتر شایسته توجه تلقی می‌شود. اگرچه "عمر روایت داستانی کوتاه به قدمت تاریخ ادبیات است، اما داستان کوتاه، آن گونه که امروز آن را می‌شناسیم، گونه ادبی جدیدی است" (Rohrberger 5) همچنین یک سلسله مراتب ژانر ضمنی وجود دارد، به خصوص وقتی صحبت از عموم خوانندگان می‌شود، که رمان را به عنوان ژانر ادبی بزرگ‌تر و برتر از داستان کوتاه می‌داند. همه‌ی این موارد باعث می‌شود:

کیفیت و اهمیت برجسته کار آتوود در این ژانر انتقادی، تا حدودی نادیده گرفته شود. در داستان کوتاه‌های خود، او به عنوان یک وقایع‌نگار زمانه ما عمل می‌کند... و ما را به چالش می‌کشد تا قراردادهای اجتماعی را زیر سوال ببریم و با حقایقی که تاکنون بیان نشده روبرو شویم. (Howells 158)

1. Margaret Atwood
2. Dancing Girls
3. Otherness
4. Alienation
5. Atwood
6. Subversive

داستان کوتاه قطبیت‌ها^۱ و مردی از مریخ^۲ که در این مقاله تحلیل می‌شوند از مجموعه داستان دختران رقصنده انتخاب شده‌اند. مضمون بیگانگی^۳ و هراس اگزیستانسیال^۴ در این داستان‌ها قابل لمس است. اتوود^۵ چالش‌ها و مشکلات زندگی در جامعه مدرن و عدم توانایی افراد در تطبیق خود به چنین شرایطی را به تصویر می‌کشد. ارتباط بین زندگی فرد در جامعه مدرن و به وجود آمدن بحران اگزیستانسیال رایج است. زندگی در جامعه مدرن که عاری از منابع معنابخش دیرینه، مانند روابط خانوادگی یا شرکت کردن در فرهنگ بومی و مراسم‌ها و آیین اجتماعی محیط اطراف فرد، است اغلب به عنوان یکی از علل بحران‌های اگزیستانسیال ذکر شده است. اتوود از همپاشی شخصیت‌هایش را در مواجهه با بحران‌های اگزیستانسیالی که نمی‌توانند حل کنند، به تصویر می‌کشد که آثار روان‌پزشک اسکاتلندی، رونالد دیوید لینگ^۶ و فیلسوف فرانسوی، سیمون دوبوار^۷ را به‌ویژه برای تحلیل‌این دو داستان مناسب می‌سازد.

رونالد دیوید لینگ روان‌پزشک اسکاتلندی متولد ۱۹۲۷ بود. دیدگاه‌های او نسبت به روان‌درمانی^۸ و علل به وجود آمدن بیماری‌های روانی تأثیر گرفته از مطالعه‌اش در فلسفه اگزیستانسیال است. او با در نظر گرفتن ملاحظات اخلاقی در نظریه‌های خود در مورد بیماری روانی، راه‌های جدید و نوینی برای درک و درمان افراد مبتلا مطرح کرد. سیمون دوبودار فیلسوف فرانسوی متولد ۱۹۰۸ بود. او از نظریه‌پردازان فلسفه اگزیستانسیال است. او در کتاب اخلاق ابهام^۹ خود از دوگانگی‌های موجود در هستی سخن می‌گوید و اضطراب ناشی از پذیرفتن این دوگانگی‌ها و مسئولیت سنگین آزادی و انتخاب را توصیف می‌کند. این کتاب دومین اثر بزرگ از مجموعه نظریات دوبوار است. مقاله‌ی پیش رو سعی دارد با کمک نظریه‌های لینگ^{۱۰} و دوبوار^{۱۱} به بررسی داستان کوتاه قطبیت‌ها و مردی از مریخ از مارگارت آتوود بپردازد و شخصیت‌ها، زندگی و

1. Polarities
2. The Man from Mars
3. Alienation
4. Existential
5. Atwood
6. Ronald David Laing
7. Simone De Beauvoir
8. Psychotherapy
9. The Ethics of Ambiguity
10. Laing
11. De Beauvoir

واقعیت روان‌شناختی آنها را در دنیایی که آتوود به تصویر می‌کشد نقد کند. این تحقیق سعی بر آن دارد تا پاسخی برای این سؤالات بیابد: از هم‌پاشیدگی روانی شخصیت‌ها چگونه رخ می‌دهد؟ چگونه نظریه‌های لینگ و دوبودار به ما کمک می‌کند تا زندگی و هویت شخصیت‌ها را نقد کنیم؟ رفتار انسان‌ها در دنیای این دو داستان با هم چگونه است و چه شباهت‌هایی بین آنها وجود دارد؟ چرا پایان غم‌انگیز داستان‌ها ما را به فکر فرو می‌برد؟

پیشینه تحقیق

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که در اکثر موارد از نظریه‌های فمینیسم و نقد جنسیت برای تحلیل آثار آتوود استفاده شده است. جنیفر موری^۱ در مقاله‌اش (۲۰۱۱) داستان کوتاه دختران رقصنده را از منظر جنسیت و روابط بین زن و مرد تحلیل کرده است. لارنس استیون^۲ در مقاله خود (۲۰۰۹) استدلال می‌کند که داستان کوتاه قطبیت‌ها نمادی از روابط استعماری کانادا با ایالات متحده در حوزه‌ی فناوری است. لو یوان^۳ در مقاله خود (۲۰۱۹) از فمینیسم اکولوژیک برای تجزیه و تحلیل داستان‌های کوتاه در مجموعه دختران رقصنده استفاده می‌کند. مارتین کویستر^۴ در مقاله‌اش (۲۰۰۸) تجزیه ذهنی لوئیز در داستان قطبیت‌ها را از دیدگاه زبان‌شناختی تحلیل می‌کند. زینپ آتایور-فنگ^۵ در مقاله خود (۲۰۲۲) داستان کوتاه مردی از مریخ^۶ با نظریه‌های سیاست بدن و جنسیت تحلیل می‌کند. نجمه قابلی در مقاله‌اش (۲۰۲۱) رمان ظهور^۷ اثر آتوود را از دیدگاه فمینیسم و نظریه‌های جنسیت بررسی می‌کند. رویا الهی و امیرعلی نجومیان در مقاله‌ی خود (۲۰۲۱) رمان سرگذشت ندیمه^۸ با به کارگیری دیدگاه‌های روان‌شناختی فروید و لیوتار بررسی می‌کنند.

1. Jennifer Murray
2. Laurence Steven
3. Lu Yuan
4. Martin Kuester
5. Zeynep-Atayur Fenge
6. The Man from Mars
7. Surfacing
8. The Handmaid's Tale

روش‌شناسی

رونالد دیوید لینگ

رونالد دیوید لینگ در کتاب خود تقسیم‌شده: مطالعه اگزیستانسیال در سلامت عقل و جنون^۱ تحلیل می‌کند که افرادی که کودکی سالمی نداشتند دچار شرایطی می‌شوند که لینگ^۲ آن را به عنوان ناامنی هستی‌شناختی^۳ توصیف می‌کند. «فرد دچار ناامنی هستی‌شناختی در شرایط کاملاً عادی زندگی ممکن است احساس غیر واقعی بودن کند... به طوری که هویت و خودمختاری او همیشه زیر سوال است و احساس می‌کند که وجود او اصیل، خوب و ارزشمند نیست». (لینگ ۴۲)

افرادی که از این وضعیت رنج می‌برند از استقلال شخصیت خود مطمئن نیستند و از تماس با دیگران اجتناب می‌کنند. زیرا رابطه نزدیک و صمیمی با دیگران احساس هویت آنها را تهدید می‌کند. آنها ممکن است احساس کنند که اختیارات و استقلال آنها رپوده شده است یا احساس ارتباط با بدن خود را از دست داده‌اند؛ گویی بدن آنها متعلق به شخص دیگری است؛ که آنها دارایی شخص دیگری هستند. برای حفظ حس هویت خود، یک فرد دچار ناامنی هستی‌شناختی، یک خود کاذب و غیر حقیقی را برای تعامل با دنیای بیرون ایجاد می‌کند. هویت آنها از درون می‌شکند و یک خود دروغین بیرونی را برای دنیای اطرافشان به تصویر می‌کشند که رفتارشان مطابق آنچه از نظر اجتماعی قابل قبول و عادی تلقی می‌شود تنظیم می‌شود. با گذشت زمان ممکن است یک روان‌پریشی^۴ در چنین فردی فوراً کند که می‌تواند به اسکیزوفرنی تبدیل شود، زیرا او دیگر قادر به تمایز بین دنیای واقعی بیرون و دنیای آشفته درونی خود و توهمات آن نیست.

سیمون دوبووار

سیمون دوبووار^۵ در کتاب اخلاق ابهام^۶ خود استدلال می‌کند که انسان بر خلاف سایر حیوانات موجودی خودآگاه است که از خود و نیستی که در آن ساکن است آگاهی دارد. یکی از جنبه‌های وجودی انسان شامل آزادی اساسی برای انجام هر انتخابی است

1. The Divided Self: An Existential Study in Sanity and Madness
2. Laing
3. Ontological insecurity
4. Psychosis
5. Simone De Beauvoir
6. The Ethics of Ambiguity

که می‌خواهد. جنبه دیگری از وجود او حکم می‌کند که انسان برای دیگران یک واقعیت، یک چیز، یک شی است. این دو جنبه از وجود انسان ابهامی ایجاد می‌کند که هم ما را سوژه، اساساً در انتخاب آزاد می‌سازد، و هم ابژه که با محدودیت‌های مختلف زندگی و مقتضیات جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، محدود می‌کند.

زندگی انسان وابسته به کسانی است که وجود خود را با آنها شریک است. او همچنین قادر است مجموعه‌ای از ارزش‌های خود را داشته باشد. بووار بیان می‌کند که این دوگانگی متناقض در بطن وجود انسان، انواع مختلفی از افراد را ایجاد می‌کند. اول، فرد جدی^۱ که آزادی خود را انکار می‌کند و کورکورانه ارزش‌های دیگران را بدون بررسی بیشتر می‌پذیرد و خطاناپذیر می‌خواند. چنین افرادی از طریق ارزش‌های دیگران و رد این تصور که آزاد هستند، تا ابد به عنوان غیرانسان^۲ زندگی می‌کنند. دوم، انسان نیهیلیستی^۳ است که هرگونه تلاش برای چیزی بودن در زندگی را بیهوده می‌بیند و بنابراین تصمیم می‌گیرد هیچ باشد. سوم، یک فرد ماجراجو^۴ است که فقط به فتوحات خود اهمیت می‌دهد و در نهایت، مرد پرشور^۵ وجود دارد که از دیگران به عنوان مهره برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند. بووار ادعا می‌کند که این افراد در دستیابی به آزادی واقعی شکست خورده‌اند. آزادی واقعی از ترکیبی از چندین جنبه زندگی ناشی می‌شود. فرد باید اشتیاق به توسعه مجموعه ارزش‌های خود را با توجه به دیگران ترکیب کند و اطرافیان خود را به همان اندازه آزاد و شایسته زندگی مناسب برای آنها ببیند. همچنین باید هیجان ناشی از عدم اطمینان از زندگی یک ماجراجو را در آغوش گرفت. او آزادی واقعی انسان را در اهداف و پروژه‌های مشخصی می‌بیند که مسئولانه انجام می‌شوند.

تحلیل و بررسی

قطبیت‌ها

قطبیت‌ها داستان تناقض بین گرمای آمال و آرزوهای انسانی و سرمای دنیای پیرامون شخصیت‌هاست. شخصیت‌های اصلی داستان، موریسون و لوئیز هر دو مهاجر هستند

1. The Serious man
2. Subhuman
3. The Nihilist man
4. The Adventurer man
5. The Passionate man

و در دانشگاهی در یکی از استان‌های کانادا کار می‌کنند. داستان در طبیعت سرد و بی‌تفاوت شمال کانادا به تصویر کشیده می‌شود، در شهری که آنقدر بایر و خالی است که بیشتر به حومه شهر شباهت دارد. هوا در این شهر همیشه سرد است و برف در آن هرگز قطع نمی‌شود. "اینجا برف را پارو نمی‌کنند. روی آن شن و ماسه پهن می‌کنند. لایه به لایه روی آن فرود می‌آیند، مطمئن از اینکه هیچ آب شدنی در کار نخواهد بود." (اتوود ۴۳) طبیعت یخبندان آن را به شهری همیشه تاریک و سرد تبدیل کرده بود که هیچ گرما و انسانیتی برای ارائه به ساکنانش ندارد. اکثر مهاجران در قسمتی از شهر که وضعیت بدی دارد، در خانه‌هایی خاکستری و ملال‌آور زندگی می‌کنند. مهاجران خارجی فکر می‌کنند سختی‌ها و شرایط بد موقتی است و به این امید به اینجا مهاجرت می‌کنند که به زودی به خانه‌های بهتری نقل مکان می‌کنند و شرایط زندگی‌شان بهبود می‌یابد، اما مسیر زندگی برایشان بسیار سخت‌تر از تصور و پر از تنهایی است. آتوود روح‌های گمشده و سرگردانی را توصیف می‌کند که در جستجوی زندگی بهتر به اینجا آمده بودند اما، با سرزمینی غم‌انگیز و نا مهمان‌نواز روبرو شده بودند. آنها سعی کرده بودند خود را به جایی وصل کنند و به دنبال احساس تعلق بودند، اما جستجوی آنها بیهوده بود و رویاهای آنها بر باد رفته بود. حالا خود را گرفتار زندگی‌ای خالی از امید و معنا می‌دیدند.

گاهی ردیف‌های ساختمان‌های شلخته و خاکستری، سقف‌های پوشیده از برف، چهره‌های بی‌رنگ و رو و بی‌ریشه‌ای که مشکوکانه از پنجره‌هایشان بیرون می‌نگرند، اسباب‌بازی‌های بچه‌ها که مثل زباله در پیاده‌روها پراکنده شده‌اند - موریسون را به یاد عکس‌های قدیمی‌ای می‌انداخت که او در کمپ‌های جنگی دیده بود. آنها خانه‌های مردمی بودند که انتظار نداشتند مدت زیادی در آنها زندگی کنند. (اتوود ۴۴)

آتوود نشان می‌دهد که دانشجوی بودن در یک شهر خارجی بدون هیچ‌گونه پیوند خانوادگی و چهره‌های آشنا در محیط اطراف چگونه است. موریسون و لوئیز هر دو ناامیدانه به دنبال مکانی بودند که بتوانند آن را خانه بنامند. یک بار که موریسون به ملاقات لوئیز رفته بود، دیده بود که او در یک آپارتمان کوچک قدیمی در زیرزمینی زندگی می‌کند. خانه لوئیز او را یاد زمانی انداخته بود که برای اولین بار به این شهر آمده بود و خودش به دنبال جایی برای زندگی می‌گشت:

موریسون به خوبی و با وحشت مکرر جستجوی خود را برای یک خانه به یاد می‌آورد؛ گشت و گذار از آدرسی به آدرس دیگر، در زیرزمین‌های مرطوبی که به سطل زباله مانند بود و با عجله توسط صاحبانشان کاشی و سرامیک شده بود. پانل‌های ارزان قیمتی برای سواستفاده از دانشجویان جدیدالورود و عجله آنها برای بیرون آمدن از بی‌خانمانی. (اتوود ۴۴)

موریسون که ظاهراً فردی آرام و با اعتماد به نفس به نظر می‌رسد و سعی دارد نشان دهد به زندگی در این شهر عادت کرده است، آنچه در درونش می‌گذرد نشان از حرف‌ها و احساسات ناگفته بسیاری دارد. آتوود تزلزل شخصیت موریسون را ابتدا در رابطه او با دانشجویانش نشان می‌دهد:

لوئیز همیشه درباره اداره بهتر کلاس‌هایش صحبت می‌کرد اما نظریه‌های کار گروهی برای موریسون اهمیتی نداشت. او روش‌های قدیمی را ترجیح می‌داد: درست را می‌دهی و فراموش می‌کنی که اصلاً آدم هستی. وقتی دانشجویان به دفترش می‌آمدند و درخواستی از او می‌کردند همیشه معذب می‌شد. چرا او را تنها نمی‌گذاشتند؟! مشکلاتشان به خودشان مربوط است. مگر من مشکلاتم را سر آنها خراب می‌کنم؟! اما انگار پایان ترم که می‌شد فکر می‌کردند حتماً باید آه و ناله کنند تا بتوانند برای پروژه‌های پایان ترم وقت بیشتری از او بگیرند. شروع ترم یکی از دانشجویان پیشنهاد داده بود که صندلی‌ها را گرد بچینند و در کلاس بحث آزاد بیشتری برگزار کنند اما وقتی بقیه استقبال نکردند، موریسون خیالش راحت شده بود که مجبور نیست به خود زحمتی بدهد. (آتوود ۴۵)

موریسون چه در زندگی حرفه‌ای و چه در زندگی شخصی‌اش هیچ اهمیتی به دیگران نمی‌دهد. دوبرووار استدلال می‌کند که آزادی واقعی ترکیبی از چندین جنبه زندگی است. انسان باید اشتیاق به پیشبرد هدف‌های فردی را با توجه و اهمیت به دیگران ترکیب کند و اطرافیان خود را به همان اندازه آزاد و شایسته زندگی مناسب ببیند، ویژگی‌ای که موریسون به شدت فاقد آن است. رفته رفته داستان با بازگویی گذشته و انتخاب‌های موریسون در زندگی به خواننده نشان می‌دهد که استقلال شخصیت و آرامش ظاهری او حقیقی نیست و از تنهایی عمیقی رنج می‌برد، تنهایی‌ای که قادر به برطرف کردن آن نمی‌باشد:

او می‌دانست که احتیاج دارد به کسی نزدیک شود. هر روز تنهایی بیشتر به او فشار می‌آورد. دختران دانشگاه همه به نظرش احمق می‌آمدند. حتی آنهایی که زیبا بودند برایش جذابیتی نداشتند و حوصله‌اش را سر می‌بردند. همکارانش همه از او بزرگتر بودند و ازدواج کرده بودند. تنها لوئیز بود که شاید احساس اندکی در او ایجاد می‌کرد. هرچند از لوئیز هم خیلی مطمئن نبود. برای ملاقات آدم‌های جدید بالاخره باید جایی باشد. می‌دانست که دخترانی هستند که می‌توانند او را به وجد بیاورند. قبلاً آنها را ملاقات کرده بود. اما همگی بعد از مدتی چیزی از می‌خواستند. می‌خواستند که عاشق‌شان باشد. اما عشق انرژی زیادی از او می‌گرفت و برایش اهمیتی نداشت. با خود فکر می‌کرد که ذهنش برای چیزهای بهتری ساخته شده است که حتی دقیقاً نمی‌دانست چه هستند؛ شاید ماجراجویی یا تجربه‌های جدید. با خود فکر می‌کرد که هنوز وقت اهداف جدی نرسیده است. (آتوود ۴۶)

رابطه او با لوئیز محور اصلی داستان را تشکیل می‌دهد، اتفاقاتی که میان آنها رخ می‌دهد کم کم به خواننده نشان می‌دهد که موریسون درست مانند لوئیز شخصیت شکننده و آسیب‌پذیری دارد و برای حفظ هویت و استقلال خود از رابطه صمیمی با او اجتناب می‌کند. آن‌ها با هم به سینما و باغ وحش می‌روند و لوئیز از گذشته و اهدافش در زندگی برای او می‌گوید اما هر بار که موریسون می‌خواهد به لوئیز نزدیک شود، "انگار صدایی در ذهنش فریاد می‌زند، التماس می‌کند که هنوز نه، که فعلاً وقتش نیست. وقتی از در میان گذاشتن احساساتش منصرف می‌شود، خیالش راحت می‌شود که همه چیز امن و امان است و مجبور نیست تصمیمی بگیرد." (آتوود ۴۷) لینک توضیح می‌دهد که یک فرد دچار ناامنی هستی‌شناختی^۱ در ترس دائمی از دست دادن هویت و خودمختاری خود زندگی می‌کند. او وجود خود را در یک رابطه صمیمی با شخص دیگری در خطر می‌بیند. بنابراین مدام سعی می‌کند از تعامل نزدیک با اطرافیان خود اجتناب کند. رفتار موریسون یک خود تقسیم‌شده^۲ را نشان می‌دهد. یک ظاهر بیرونی متمدن و آرام که وانمود می‌کند عادی و کارآمد است و درونی پر از نیاز و آشفتگی که فکر می‌کند باید از همه فاصله بگیرد. موریسون هرگز سعی نمی‌کرد فرد خاصی باشد یا رویه خاصی در زندگی پیش بگیرد. او ویژگی‌های مرد نیهیلیست^۳ دوبووار را به نمایش می‌گذارد. او زندگی خود و هر تلاشی

1. Ontological insecurity
2. Divided self
3. The nihilist man

برای اهمیت دادن به هر چیزی را بیهوده می‌بیند و از پذیرش مسئولیت برای آزادی خود سرباز می‌زند. جست‌وجوی او برای ارتباطات معنادار تلاش‌های ضعیفی بود که به جایی ختم نمی‌شد. لوئیز برعکس موریسون که رفتاری سرد و بی‌تفاوت نسبت به اطرافیانش دارد، برای ساختن یک زندگی بهتر برای خود و دیگران تلاش می‌کند. همیشه از اجرای روش‌های جدید تدریس صحبت می‌کند و راضی و خشنود از اینکه می‌تواند زندگی و آدم‌ها را به میل خود تغییر دهد. اما کم‌کم در می‌یابد که زندگی‌اش آنطور که می‌خواهد پیش نمی‌رود:

موریسون زنگ در را می‌شنود که به صدا در می‌آید و وقتی در را باز می‌کند با تعجب می‌بیند لوئیز پشت در ایستاده. هول می‌شود و دوست ندارد که او را به خانه خود دعوت کند.

لوئیز می‌گوید: کمک می‌خواهم. باید یک تحقیق روی اشعار ویلیام بلیک بنویسم. مکس میکند. موریسون نمی‌داند چه بگوید. از بلیک خوشش نمی‌آید و حوصله حرف زدن با او را ندارد.

لوئیز ادامه می‌دهد: کسی از شعر درک درستی ندارد. میدانم که همه‌شان متظاهر و توخالی هستند. اصلاً به درک! اگر نتوانم آنطور که می‌خواهم کارم را انجام دهم، از اینجا می‌روم! خیلی خسته و کلافه به نظر می‌رسد. حتماً فشار کار رویش زیاد بود. برعکس موریسون که استاد رسمی دانشگاه است، لوئیز هنوز تحصیلاتش تمام نشده و به عنوان دستیار اساتید کار می‌کرد. (آتوود ۴۷)

از اینجای داستان آتوود از هم‌پاشی شخصیت لوئیز را به خواننده نشان می‌دهد. تلاش‌هایش برای کنترل زندگی در قالب رفتارهای غیرقابل درک و دیوانه‌وار خود را بروز می‌دهند. او شروع به صحبت کردن در مورد حلقه‌ای می‌کند که باید با کمک دیگران تکمیل شود و از بنای شهر به صورت حاضر شکایت دارد. "شهر حق ندارد اینجا باشد. هیچ شهری نباید اینجا باشد... باید دایره را کامل کنیم. ما به بقیه نیاز داریم" (آتوود ۵۰) لینگ استدلال می‌کند که رفتار گیج‌کننده و گفتار به ظاهر درهم و نامفهوم افرادی که یک دوره روان‌پریشی^۱ را تجربه می‌کنند نباید به عنوان علائم بیماری روانی نادیده گرفته شوند و فرض شود که نیاز به درمان فوری دارند. او معتقد است که این رفتار و

1. Psychosis

گفتار ظاهراً غیرعادی در نهایت قابل درک است، زیرا فرد در تلاش است تا نگرانی‌ها و ناراحتی‌هایی را که قبلاً نادیده گرفته شده‌اند، در میان بگذارد. موریسون به او پیشنهاد کرد که اگر دوران سختی را می‌گذارند، شاید باید با کسی صحبت کند، اما لوئیز در این شرایط توهم‌آمیز خود را نابغه می‌داندست و اطرافیانش را احمق، زیرا هیچ‌کس سیستمی را که او مدام درباره آن صحبت می‌کرد، درک نمی‌کرد:

او، منظورت یک روان‌شناس است. یکی را قبلاً دیدم او گفت من بسیار عاقل و نابغه هستم. او مغزم را آزمایش کرد. او گفت که الگوهای سر من همانند الگوهای مغز ژولیوس سزار هستند، فقط ذهن او نظامی بود و مال من خلاقانه. (اتوود ۵۱)

لوئیز شروع به خصمانه دیدن دنیای اطراف خود می‌کند و آنچه را که خوب است مضر و آنچه که همه را آزار می‌دهد قابل قبول می‌داند. "خوشحالم که هوا آفتابی نیست. خورشید سلول‌های مغزم را می‌سوزاند." (اتوود ۵۳) لینگ استدلال می‌کند که وقتی افکار و احساسات واقعی یک فرد برای مدت طولانی نادیده گرفته می‌شود و سرکوب می‌شوند، فرد کاملاً از خود واقعی خود بیگانه می‌شود و تنها از طریق اضطراب شدید، توهمات و پارانویا می‌تواند با دنیا ارتباط برقرار کند، زیرا او دیگر نمی‌تواند بین دنیای واقعی که به طور فزاینده‌ای برای او خصمانه شده است و دنیای درونی آشفته‌ای که آرامش او را سلب کرده تمایز قائل شود. همانطور که دوبووار در نظریه‌های خود توضیح می‌دهد، لوئیز نمی‌تواند به آزادی واقعی دست یابد زیرا نمی‌تواند تعادلی بین خواسته‌های دنیای فیزیکی که در آن زندگی می‌کند و ارزش‌ها و خواسته‌های درونی خود ایجاد کند. او احساس می‌کند که وجودش در این دنیا به‌طور فزاینده‌ای بی‌معنا و مکانیکی شده است، به گونه‌ای که فرصت را از او سلب می‌کند تا زندگی‌ای را که مناسب است، برای خود بسازد. در پایان داستان لوئیز به زور توسط دوستانش به بیمارستان روانی منتقل می‌شود. در آنجا او کم‌کم هویت خود را از دست می‌دهد و درست زمانی که به شخصی عاری از هر گونه استقلال شخصیت تبدیل می‌شود، موریسون متوجه می‌شود که او را عاشقانه دوست دارد. در این لحظه او دیگر هیچ گونه تهدیدی برای موریسون حساب نمی‌شود، موریسون می‌تواند به راحتی از خود محافظت کند و مطمئن شود که هویت او دست نخورده باقی می‌ماند:

او متوجه شد که فقط لوئیز ناامید و دیوانه بود که او می‌خواست، کسی که هیچ هدف یا دفاعی از خود نداشت. یک شخص عاقل با هویت مستقل، کسی که بتواند او را قضاوت کند، هرگز نمی‌تواند از عهده‌اش برآید. پس این دختر رویاهای او بود، زن ایده آل اش را بالاخره پیدا کرده بود: موجودی شکست خورده و بی‌شکل. (آتوود ۶۱)

در پایان موریسون نیز که از واقعیت‌های ناخوشایند زندگی‌اش آگاه شده، به فضای زمستانی و غیرقابل سکونت شمال دور کانادا بی‌اختیار خیره مانده است. قطبیت‌ها بین دیدگاه اولیه لوئیز از یک دایره دوستان محصور، که او را از سرمای بی‌امان شهر محافظت می‌کند، و بینش پایانی تیره و تار موریسون از واقعیتی متروک و یخ‌بندان، که فقط ناامیدی و سردرگمی را به همراه دارد، یک تضاد آشتی‌ناپذیر باقی می‌گذارد.

مردی از مریخ

مردی از مریخ داستان مرد بی‌نام و نشانی است که سخنی از او نمی‌شنویم و از آنچه در ذهنش می‌گذرد چیزی نمی‌دانیم. آتوود او را از نگاه شخصیت دیگری به نام کریستین به ما معرفی می‌کند. کریستین دختر جوان دانشجویی است که رابطه‌ی خوبی با خانواده خود ندارد و از نگاه منفی به بدن خود رنج می‌برد:

مادر کریستین به غیر از او دو دختر دیگر داشت. هر دو زیبا بودند و برای ازدواج پیشنهادهای بسیاری داشتند. او می‌دانست که کریستین با هیکل درشتش هیچگاه توجه مردی را به خود جلب نخواهد کرد و از این موضوع ناراحت بود. سعی می‌کرد به تحصیل کریستین علاقه نشان دهد اما نه درک درستی از آنچه کریستین انجام می‌داد داشت، نه توجه‌اش کوچکترین نشانی از محبت داشت. لحن صحبت کردنش با کریستین همیشه سرزنشی که سعی می‌کرد آن را پنهان کند از خود نشان می‌داد. (آتوود ۷)

زندگی کریستین در تنهایی و انزوا می‌گذشت. او حتی دوستان نزدیکی هم نداشت. دیوید لینگ توضیح می‌دهد افرادی که از ناامنی بنیادین رنج می‌برند، وجود خود را با ارزش و درخور توجه نمی‌بینند. همواره خود را در حصار و به دور از دیگران تصور می‌کنند و توانایی برقرار کردن ارتباط صمیمی و دوستانه با کسی را ندارند. کریستین که به تنهایی خود خو گرفته روزی خود را مورد توجه مردی می‌بیند که به ارتباط با او علاقه‌ی بسیار نشان می‌دهد. کریستین که در ابتدا از توجه‌های مرد خارجی که احتمالاً اهل کشوری

آسیبایی است متعجب و شگفت زده می‌شود به زودی در میابد رفتار مرد نابه‌هنجار و غیرعادی است. "او شروع به نوشتن نامه‌های بسیاری به کریستین می‌کند و هنگامی که بی‌پاسخ می‌مانند، تماس‌های تلفنی وقت و بی‌وقت آرامش کریستین را از او می‌گیرد. آیا او دیوانه بود؟" (آتوود ۱۱)

مرد همه جا کریستین را تعقیب می‌کرد و همیشه او را زیر نظر داشت اما هر بار که کریستین از او می‌پرسید که چه می‌خواهد و چرا همه جا او را دنبال می‌کند، "لبخند بی‌معنایی بر لبش ظاهر می‌شد و سکوت می‌کرد. کریستین نمی‌دانست چه برداشتی از لبخندش داشته باشد." (آتوود ۱۲) لینگ توضیح می‌دهد که رفتار نابه‌هنجار و غیرقابل درک شخصیت‌های روان‌پریش در واقع به خاطر این است که مدت طولانی نیازهای آن‌ها سرکوب شده و توانایی ارتباط سالم برقرار کردن را از دست داده‌اند. سکوت و بی‌نام و نشان بودن این مرد هویت و انسانیت ربوده شده‌ی او را نشان می‌دهد. مهاجرت به کشوری بیگانه و تنهایی و سردرگمی‌اش‌شان و منزلتش را از او گرفته، گویی که او موجودی عجیب از سیاره‌ی دیگری است. هرآنچه از این مرد داستان به ما معرفی می‌کند در قالب عنوانش نهفته شده است: مردی از مریخ. تلاش مرد برای ارتباط برقرار کردن با اطرافیان تنها به صورت عکس‌العمل‌های به شدت غیرعادی و ناسالم خود را نشان می‌داد و بعد از مدتی مزاحمت‌هایش برای افراد مختلف باعث می‌شود که به کشور خودش بازگردانده شود. "چند ماه بعد از این ماجرا پلیس به خانه کریستین تلفن می‌کند. افسر پشت گوشی می‌گوید: خانم می‌خواستم به شما اطلاع دهم که مردک دیوانه‌ای که شما را تعقیب می‌کرد، ویزایش باطل شد و به کشور خودش فرستاده شد." (آتوود ۱۳) درست مثل لوئیس در داستان قطبیت‌ها که دیگر قادر به اداره‌ی زندگی خود نبود، رفتارهای این مرد نیز باعث می‌شود که فرصت یک زندگی عادی از او گرفته شود. تجربه زیستن در کشوری بیگانه به دور از روابط خانوادگی و آداب و رسوم فرهنگی آشنا مرد خارجی را با بحران اگزیستانسیال روبرو می‌کند. او که زندگی را بی‌معنا یافته، جست و جوی معنا را در روابط ناهنجار با افرادی که به او بی‌اعتنا هستند می‌بیند. دوبار توضیح می‌دهد که آنچه به با ما انسانیت و کمال می‌بخشد نه پذیرش بی‌چون و چرای افکار و باورهای اطرافیان مان بلکه کنار آمدن با عدم اطمینان بخش بودن هستی و ساختن زندگی مطابق با نیازهای فردی است. شخصیت مرد خارجی اما در رویارویی با زندگی‌اش به روان‌پریشی می‌گراید.

سال‌ها بعد از این ماجرا، کریستین که همچنان روزهایش در تنهایی می‌گذرد و زندگی‌اش دچار رخوت و روزمرگی شده، با وسواسی بیمارگونه نگران حال مرد خارجی است؛ شاید به عنوان تنها فردی که به او علاقه نشان داده است. همانند شخصیت موریسون در داستان قطبیت‌ها، کریستین عشق را در فردی دیوانه و بی‌هویت جست و جو می‌کند. او که نمی‌تواند با حقیقت ملال‌آور زندگی‌اش روبرو شود، برای فرار از بی‌معنایی زندگی و تسلاهی روح سردرگم خود به خواندن کتاب‌های کلاسیک قرن نوزده روی می‌آورد و در فضای تخیلی ادبیات آرامشی را جست و جو می‌کند که نمی‌تواند در زندگی واقعی بیابد. به سان فرد نیهیلیست دوبراکریستین به مرحله‌ای از زندگی‌اش می‌رسد که از پذیرش مسئولیت برای آزادی خود گریزان می‌شود و تلاش برای استفاده سازنده از آن را بیهوده می‌داند. کریستین که محیط به او آموخته تنها بدنی زیبا و ظریف لایق توجه و محبت است، قادر به تغییر افکار اشتباهی که از اطرافیان به او منتقل شده نمی‌باشد. او که اکنون به آنچه لینگ نامنی هستی‌شناختی می‌نامد دچار شده، از نیازهای خود غافل است و جست و جو برای آزادی و کمالی که دوبراک از آن صحبت می‌کند برایش رنگ باخته است. در پایان داستان کریستین وجود خود را کاملاً نامرئی و بی‌اهمیت یافته و آتوود خواننده را در اینجا با پایانی تلخ تنها می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

ژانر داستان کوتاه در مقایسه با رمان اغلب از جهت منتقدان و خوانندگان نادیده گرفته می‌شود زیرا فرض بر این است که پیچیدگی و خلاقیت داستان‌سرایی در فضای محدود داستان کوتاه میسر نیست. آتوود اما در زمره‌ی نویسندگانی قرار دارد که توجه خواننده را به اهمیت و پتانسیل این ژانر به حاشیه رانده شده جلب می‌کند و نشان می‌دهد که کوتاهی داستان از عمق و پیچیدگی آن نمی‌کاهد. در قطبیت‌ها خواننده به همراه موریسون به طبیعت یخبندان شمال کانادا بی‌اختیار و ناامید خیره می‌ماند، در مردی از مریخ در کنار کریستین چاره‌ای جز غرق شدن در فضای تخیلی ادبیات نمی‌بیند و به همراه لوئیز و مرد خارجی‌ای که نامش را هرگز نمی‌شنویم ترس بی‌هویتی را تجربه می‌کند و از رویارویی با زندگی در دنیایی که فرصت تغییر در آن یافت نمی‌شود روحش آزار می‌بیند. با استفاده از نظریه‌های رونالد لینگ در میابیم که عواقب دنیایی که باعث می‌شود انسان‌ها از خود و نیازهای درونشان غافل بمانند به انزوای دردناک و بی‌هویتی کامل آنها می‌انجامد. با

کمک نظریه‌های دوبوار پی می‌بیریم که ابهام نهفته در هستی مسئولیت سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. آتوود در داستان‌های کوتاه خود پیچیدگی زندگی شخصیت‌هایش را به نمایش می‌گذارد. آنها که خود را در دنیایی غریبه تنها و بی‌پناه می‌یابند در رویارویی با مسئولیت‌های انسانی دچار بحران‌های اگزیستانسیال لاینحل می‌شوند و عدم آگاهی آنها به آنچه بدان نیازمندند باعث می‌شود رفته رفته به ورطه از هم‌پاشیدگی روانی پا بگذارند.

Existential Anxiety and the Divided Self in Margaret Atwood's Selected Short Stories

Afsaneh Heidari¹

Abstract

Introduction: *Despite Margaret Atwood's well-established literary reputation and her influence as one of the most important figures in Canadian literature, her short stories have been neglected in favor of her other writing and treated as less important and mere preparatory exercises compared to her major novels and poetry collections. The short stories *Polarities* and *The Man from Mars* that are analyzed in this article are from the *Dancing Girls* (1977) collection. The theme of alienation and existential dread is acutely palpable in these stories. Here, Atwood depicts the unraveling of its characters when faced with existential crises they cannot resolve; making the works of the Scottish psychiatrist, Ronald David Laing and the French philosopher, Simone De Beauvoir especially suitable for the analysis of these stories.*

Background of the Study: *Most of the previous research on Atwood's short stories has focused on feminism, gender theories and body politics.*

Methodology: *Ronald David Laing in his book, *The Divided Self: An Existential Study in Sanity and Madness*, Laing describes ontological insecurity as a condition in which the individual lives in constant fear of losing his sense of self. To preserve his autonomous self, he interacts with the world through an external false self and hides his true feelings and thoughts inside. Over time a psychosis can erupt in such an individual that can develop into schizophrenia because he is no longer capable of distinguishing between the outside real world and his troubled inner world and its delusions. Laing argues that a schizoid's abnormal behavior and speech are ultimately*

1. MA in English Language and Literature from Shiraz University- Iran

understandable as an attempt to communicate worries and concerns that have been ignored and stifled for so long because their expression in the environment in that the individual lives was not possible or permitted.

*Simone De Beauvoir in her book, *The Ethics of Ambiguity*, argues that genuine freedom comes from a combination of several aspects of life. One must combine a passion for developing one's own set of values with a concern for others, seeing those around us as equally free and worthy of living a life that best suits them. One must also embrace the excitement that comes with the uncertainty of life as an adventurer. She sees man's genuine freedom in concrete goals and projects that are responsibly carried out.*

Conclusion: *Compared to the novel, the short story is a genre that is often ignored by critics and readers because it is assumed that the complexity and creativity of storytelling are not possible in the limited space of a short story. But Atwood is among the writers who draw the reader's attention to the importance and potential of this marginalized genre and show that the shortness of the story does not reduce its depth and complexity. Using Ronald Ling's theories, we find out that the consequences of a world in which people neglect themselves and their inner needs lead to their painful isolation and complete loss of identity. Through De Beauvoir's theories, we realize that the ambiguity hidden in the existence burdens man with heavy responsibility. In her short stories, Atwood shows the complexity of her characters' lives. They find themselves alone and helpless in an alien world struggling with insoluble existentialism, unable to face human responsibilities, and their lack of awareness of their needs pushes them towards the abyss of psychological disintegration.*

KeyWords: *Margaret Atwood, Short Story, Alienation, Anxiety, Existential, Divided Self*

References

- Atayurt-Fenge, Z. Zeynep. Body Politics and Embodied Subjectivity in Margaret Atwood's "The Man from Mars". *English Studies*. 14.2(2022): 325- 341
- Atwood, Margaret. *Dancing Girls and Other Stories*. Toronto: McClelland & Stewart, 1977.
- Card, Claudia. *The Cambridge Companion to Simone De Beauvoir*. Cambridge: Cambridge University Press, 2003
- Davey, Frank. *Margaret Atwood: A Feminist Poetic*. Vancouver: Talon Books, 1984.
- De Beauvoir, Simone. *The Ethics of Ambiguity*. New York: Open Road Media, 2018.
- Deutscher, Penelope. *The Philosophy of Simone De Beauvoir*. Cambridge: Cambridge University Press, 2008
- Elahi, Roya & Nojournian, Amirali, *The Uncanny History and Un-representability of Subject Formation in Margaret Atwood's The Handmaid's Tale*. *Critical Language and Literary Studies*. 14, 19(2017): 33-55.
- Ghabeli, Najme, *A Voyage to the Fragmented Borders of Self and the Merging Boundaries of Identity in Margaret Atwood's Surfacing*. *Critical Language and Literary Studies*. 18, 26(2021): 187- 204.
- Howells, C. Ann. *The Cambridge companion to Margaret Atwood*. Cambridge: Cambridge University Press, 2006
- Kuester, Martin. *Blake, Metaphor and Metonymy in Margaret Atwood's Polarities. Different perspectives on Canada from inside and outside: multidisciplinary approaches (2008): 64-78*
- Laing, D. Ronald. *The Divided Self: An Existential Study in Sanity and Madness*. London: Penguin Books, 2010.

- Mary Rohrberger, Mary. "The Short Story: A Proposed Definition", in Short Story Theories, ed. Charles May, Athens OH: Ohio University Press, 1980.
- Murray, Jennifer. "Love and Anxiety in the Early Postmodern World of Margaret Atwood's Dancing Girls." *E-REA*, 8. 1(2011): 472-491
- Patea, Viorica. Short Story Theories: A Twenty-First-Century Perspective. New York: Rodopi, 2012.
- Steven, Laurence. Margaret Atwood's Polarities and George Grant's Polemics, *American Review of Canadian Studies*, 18. 4(2009): 443-454.
- Yuan, Lu. Margaret Atwood's Dancing Girls in the Context of Ecological Feminism. *DeStech Transactions on social Science*, 12, 1(2019): 292-320